

# آلو، آلو...

مامان ریزه، توی بیمارستان بود، چون یک بچه ریزه به دنیا آورده بود.  
ریزه میزه، به مادر بزرگش گفت: «برویم بیمارستان. می خواهم خواهر  
کوچولویم را ببینم!»  
اما مادر بزرگ، نشانی بیمارستان را بلد نبود. ریزه میزه گفت: «به  
بیمارستان زنگ می زنیم و نشانی را می پرسیم.»  
مادر بزرگ گفت: «شماره تلفن بیمارستان هم یادم نیست!»  
ریزه میزه با ناراحتی گفت: «پس چه کار کنیم؟»  
یک دفعه تلفن صدا زد: «بدو بدو ریزه میزه... چاره‌ی کار رو میزه.»  
ریزه میزه به طرف تلفن دوید...  
گوشی را برداشت و شماره گرفت: **۱۱۸**

- الو، الو... سلام! شماره‌ی بیمارستان مادران را می خواهم.  
کمی بعد ریزه میزه آماده بود تا با مادر بزرگش به  
بیمارستان برود.

